

کشت برنج در گیلان: دشواری‌های پیش رو

ناصر عظیمی

nazimi_db@yahoo.com

این نوشته که به صورت مقاله در اینجا تنظیم شده، فصلی از کتابی است که تحت عنوان «کشت برنج در جلگه‌ی گیلان» در آینده‌ی نزدیک در مجموعه‌ی گیلان شناسی توسط انتشارات ایلیا منتشر خواهد شد.

در سه فصل گذشته به اجمال تمام نشان داده شد که شرایط طبیعی کشت برنج، تاریخچه و توزیع جغرافیایی، میزان تولید و تجارت آن در جهان، ایران و گیلان چه گونه بوده است. در مورد تولید برنج در ایران نیز دیدیم که کشت برنج چگونه و در چه زمانی در ایران و گیلان رواج یافت. هم چنین در این بررسی‌ها نشان داده شد که مشکلاتی که در تولید برنج در گیلان برای این محصول وجود دارد چیست و چگونه گیلان از تولیدکننده‌ی اصلی و نخست در اواخر دهه‌ی ۱۳۳۰ خورشیدی در ایران به تولیدکننده‌ی دوم در دهه‌ی اخیر نزول کرده است. بررسی روند تغییرات تعداد بهره برداران

و سطح زیر کشت هر بهره بردار برنج در گیلان نیز نشان داد که به طور مستمر و مداوم، میانگین سطح زیرکشت بهره برداری‌های برنج با آهنگ سریعی رو به کاهش است. به طوری که اکنون بخش بزرگی از بهره برداران تنها به تولید در حد مصرف خانوار خود مشغولند و یا دست کم مازاد محصول بر مصرف در این گروه بزرگ از کشتکاران بسیار اندک است. بررسی‌ها همچنین نشان می‌دهد که اکثر تولید کنندگان برنج از سودمند نبودن کشت برنج گلایه می‌کنند. پرسش‌های اساسی این است که این روند تا کجا پیش خواهد رفت؟ پی آمدهای این روند در آینده چه خواهد بود؟ آیا کشت برنج با توجه به این روند همچنان می‌تواند یک فعالیت اقتصادی مناسب برای خانوار کشتکار و مهمتر از آن اقتصاد منطقه تلقی شود؟ آیا بی صرفه‌گی‌های اقتصادی کشت برنج در گیلان به اندازه‌ای رسیده است که ضرورتی برای ارائه‌ی بدیلی جهت کشت برنج در گیلان را در دستور کار قرار دهد؟ در صورت پاسخ مثبت، چه دلایلی می‌توان برای مزیت بدیل تولید ارائه کرد؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها و رویکردی مناسب به سوی آینده لازم است نخست پیش فرض‌های اولیه خود را در نگاهی کلان ارائه کنیم. این پیش فرض‌ها، هسته‌ی اصلی و سخت این فصل از کتاب را تشکیل می‌دهد و بدیهی است که رویکرد نوین به سوی آینده در این بررسی بر مبنای این پیش فرض‌ها تعیین و تدوین شده است. به عبارت دیگر بحث ما در این فصل پس از ارائه‌ی پیش فرض‌ها، این خواهد بود که برای هر پیش فرض استدلال و مصداق‌های آن را روشن کنیم.

پیدا است رویکرد به سوی آینده‌ای که در این فصل ارائه شده تنها بر اساس پذیرش پیش فرض‌ها، معنی و مفهوم خود را احراز می‌کنند. از این رو نیازی به تاکید نیست که وقتی اساس این بحث بر پیش فرض‌های اولیه‌ی مورد بحث نهاده شده باشد، این بدان معنی است که پیشنهاد هر رویکردی در این بحث تنها برای بحث‌های بیشتر و دقیق‌تر و مفصل‌تر در آینده خواهد بود و لزوماً اصراری در پذیرش آن نیست. به عبارت دیگر ارائه‌ی پیش فرض‌ها و مصداق‌های مشخص در ارتباط با این پیش فرض‌ها نه برای تعیین بدیل کشت برنج و پیشنهاد کشت معینی در گیلان به جای برنج بلکه به طور مشخص برای رسیدن به توافق نظر واحد در اصل پذیرش بدیلی برای کشت نوین است.

پیش فرض نخست

پیش فرض نخست ما به تعریف ویژه‌ای که از کشاورزی در این بررسی مد نظر است بر می‌گردد. صرف نظر از اشکال گوناگونی که امروزه از کشاورزی ارگانیک، کشاورزی پایدار و زیستی، کشاورزی سنتی و صنعتی، کشاورزی فشرده و گسترده در میان است، به طور کلی فعالیت کشاورزی که از ده هزار سال پیش، بشر به شناخت آن نائل شد، از نظر ما عبارت است از انتخاب گونه‌های مفید گیاهی متناسب با اقلیم و شرایط طبیعی محل برای کشت و استفاده از محصول نهایی آن در تغذیه‌ی انسان می‌باشد. می‌خواهیم تاکید کنیم که در این تعریف از کشاورزی، انتخاب گونه‌های مفید در کانون فعالیت کشاورزی قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر انسان برای بهره‌وری بیشتر در هر اقلیم و طبیعت ویژه‌ای، کوشش کرده است مناسب‌ترین گونه‌ی گیاهی را برای کشت انتخاب کند. این انتخاب البته با نیازهای تغذیه‌ی انسان‌های ساکن در محل نیز سازگار بوده است. بنابراین در انتخاب گونه‌های گیاهی برای کشت و کشاورزی، انسان چند عامل مهم را در نظر داشته است. نخستین عامل دسترسی به گیاه مفید و سازگار با محیط و اقلیم در محل سکونت و فعالیت کشاورزی انسان بوده است. دومین عامل تامین نیاز بیولوژیکی انسان از نظر تغذیه در شرایط زمانی و مکانی خاص. و سومین عامل در نظر داشتن وجه اقتصادی تولید محصول کشاورزی.

بیش فرض دوم

انتخاب گونه‌ی گیاهی برای کشت و کشاورزی به منظور به دام انداختن هر چه بیشتر انرژی خورشید است. توضیح آن که از این منظر انتخاب گونه‌هایی از گیاهان در کشاورزی ارجح‌تر است که بتواند در قیاس با دیگر گونه‌ها، مقدار بیش‌تری از انرژی خورشید را به دام انداخته و تثبیت کند. به عبارت دیگر وقتی زمین در تمام طول سال در معرض تابش انرژی خورشید قرار دارد، گیاه یا گیاهان مختلفی که بتوانند در واحد سطحی برابر بیش از گیاهان دیگر انرژی خورشید را به دام انداخته و به اشکال گوناگون به صورت محصولات مختلف با ارزش اقتصادی بالاتر برای تولید کننده به ارمغان آورد، ارجحیت کشت آن نیز ضرورت بیشتری پیدا می‌کند.

بیش فرض سوم

انتگره شدن جهان نوین در پرتو جهانی شدن و تجارت جهانی و دسترسی به شبکه‌ی حمل و نقل آسان و ارزان، خطر قحطی و کمبود منطقه‌ای مواد غذایی را به میزان زیادی بر طرف کرده و در صورت داشتن منابع مالی لازم، امکان دسترسی به مواد غذایی مختلف به آسانی از هر جایی از این کره‌ی خاکی میسر خواهد بود. در پرتو چنین امکانی که تکنولوژی و ارتباطات و حمل نقل مدرن و پیش رفته در اختیار بشر قرار داده، لزوم نگاهی متفاوت از گذشته نسبت به دسترسی به تولیدات کشاورزی به وجود آمده است. به عبارت دیگر در دنیای امروز و آینده به نظر می‌رسد که ضرورت و ناگزیری کشت محصول به رغم غیراقتصادی بودن آن و تنها بر اساس ضرورت‌های جغرافیایی سیاسی، چندان استدلال معقولی نباشد.

بیش فرض چهارم

با توجه به تمام شرایط اقتصادی، تکنولوژیکی و ارتباطی در دنیای معاصر، در صورت سازگاری اقلیمی، امروزه عامل ضروری و تعیین کننده‌ی تولید در عرصه‌ی کشاورزی، مزیت تولید و میزان ارزش افزوده‌ی بیش‌تر، مبنای انتخاب نوع گیاه برای کشت و کشاورزی را تعیین می‌کند. امروزه کشاورزی معیشتی و خود مصرف تنها در جوامعی که هنوز در انزوای تاریخی باقی مانده‌اند، رایج است. قلمروهای اصلی تولید کشاورزی به کشاورزی تجاری اختصاص یافته که بر اساس مزیت‌های تولید، محصول کشاورزی تجاری خود را با قیمت تمام شده‌ی قابل رقابت به بازار عرضه می‌کند.

بیش فرض پنجم

حجم و میزان روابط پسینی تولید محصول کشاورزی در یک منطقه به آن نقش اقتصادی متناسب اعطاء می‌کند. به عبارت دیگر هر چه روابط پسینی تولید محصول کشاورزی بالاتر باشد، نقش آفرینی اقتصادی آن در منطقه‌ی تولید نیز به طور بالقوه می‌تواند بیش‌تر باشد. توضیح آن که روابط پسینی تولید در این جا شامل آن روابطی است که تولید محصول کشاورزی پس از تولید در پروسه‌های مختلف تولید صنعتی و برای تولید محصولات تبدیلی مختلف، مواد اولیه‌ی لازم را فراهم نماید. به عنوان مثال می‌توان از روابط پسینی تولید محصول گندم نام برد که می‌تواند در تولید انواع گوناگونی از تولیدات صنعتی و نیمه صنعتی کاربرد داشته و سبب پیدایش صنایع گوناگون تولیدی، اشتغال بیشتر و به ویژه ارزش افزوده‌ی بالاتر درمحل باشد.

پیش فرض هشتم

آب شیرین امروزه عنصر کم‌یابی است که مصرف مسرفانه‌ی آن (به صورت آبیاری غرقابی) در کشت برنج به ویژه در مناطقی که دسترسی به آب برای کشت برنج با دشواری تامین می‌شود، غیراقتصادی و غیرعقلانه است. توضیح آن که با افزایش روزافزون جمعیت، توسعه‌ی شهرها و صنایع، استفاده‌ی چنین فله‌ای از آب شیرین آن هم در کشوری که بر روی کمر بند خشک کره‌ی زمین واقع شده و یکی از کشورهای کم آب خاورمیانه محسوب می‌شود و بخش عمده‌ای از آب مصرفی برنج در گیلان نیز از همین نواحی خشک به گیلان می‌رسد، چندان معقول نیست. کمبود آب در منطقه‌ای که ایران در آن واقع شده را برخی چنان سخت و دشوار در سال‌های آینده پیش‌بینی می‌کنند که جنگ بر سر آب را در این منطقه بین کشورها غیر محتمل نمی‌دانند.

پیش فرض هفتم

رژیم غذایی برای انسان می‌تواند به اشکال گوناگون تامین شود. توضیح آن که انسان از طریق رژیم‌های گوناگون غذایی قادر است مواد لازم برای تامین زیست بیولوژیکی خود فراهم کند بدون آن که خللی در تداوم حیات او پدید آید. به عبارت دیگر با توجه به شناخت دقیقی که بشر از منابع گوناگون غذایی و محتوای تامین‌کننده‌ی نیاز بیولوژیکی آن از طریق پیشرفت‌های شگفت‌انگیز در علم تغذیه از یک طرف و شناخت از مکانیسم‌های عملکرد بدن انسانی در ارتباط با تغذیه از طرف دیگر به دست آورده است، امروزه امکان گزینش و انتخاب رژیم غذایی بسیار متنوع برای تامین منابع لازم جهت تداوم حیات میسر شده است. بنابراین برای تامین مواد لازم جهت تداوم حیات بیولوژیکی، لزوماً انسان به رژیم غذایی واحد و اقلام مشخصی در سبد غذایی که از گذشته و به اقتضای تولیدات محلی، مجبور و محکوم نیست.

با عنایت به پیش‌فرض‌های هفت‌گانه‌ی بالا در این بررسی کوشش شده است که تنها دشواری‌های کشت برنج در گیلان در ارتباط با هر کدام از این پیش‌فرض‌ها مورد بحث و بررسی قرارگیرد. پیداست با شناخت بی‌صرفه‌گی‌ها و دشواری‌های گوناگون کشت برنج در گیلان، می‌توان با توجه به منافع ملی و به ویژه منافع منطقه‌ای و محلی بحث تخصصی‌تری در خصوص امکان بدیل کشت برنج در جلگه‌ی بسیار مساعد برای کشاورزی گیلان انجام داد. از این رو هر چند به طور اصولی معتقدیم که یکی از راه‌حل‌های اصلی در خروج از کشاورزی کم‌بازده‌ی گیلان برای بهبود درآمدهای بیش‌تر بهره‌برداران کشاورزی و تحول مثبت در تولید ناخالص منطقه، بررسی بدیل یا بدیل‌هایی برای کشت برنج خواهد بود، اما پیشنهاد مشخصی برای بدیل نوع معینی از محصول برای کشت برنج ارائه نخواهد شد. زیرا معتقدیم بیان چنین راه‌حلی به ویژه در ارتباط با بدیلی برای کشتی چون برنج در گیلان که بیش از ۶۰ درصد اراضی کشاورزی را اشغال کرده است، بدون تدبیر و تعقل جمعی، غیرمسئولانه خواهد بود. از این رو بر پایه‌ی پیش‌فرض‌های هفت‌گانه‌ی ارائه شده در بالا تنها تداوم کشت برنج در گیلان به چالش گرفته شده و بی‌صرفه‌گی‌های آن نشان داده شده است. به باور ما این بررسی می‌تواند مرحله‌ی نخست اقدامی چنین مهم باشد. پیداست اگر توافق نظر واحد در این زمینه پدید آید می‌توان به مرحله‌ی دوم بحث یعنی تعیین نوع بدیل کشت نیز وجوه گوناگون اقدام را بررسی کرد.

کشت برنج و پیش فرض نخست

در پیش فرض نخست، ما کشاورزی را انتخاب گونه‌های مفید گیاهی متناسب با اقلیم برای کشت و استفاده از محصول نهایی آن در تغذیه‌ی انسان تعریف کرده‌ایم و گفتیم که انسان برای بهره‌وری بیش‌تر در هر اقلیم و با در نظر داشتن تمام ویژگی‌های طبیعی، کوشش کرده است مناسب‌ترین گونه‌ی گیاهی را برای کشت انتخاب کند. این انتخاب البته با نیازهای تغذیه‌ی انسان‌های ساکن در محل نیز ارتباط داشته است. پرسش مقدر این است که آیا برنج همان گونه‌ی مفید گیاهی است که متناسب با شرایط طبیعی و اقلیمی برای کشاورزی در گیلان انتخاب شده است؟ برای پاسخ به این پرسش مهم، لازم است به عقب برگردیم و به تاریخچه‌ی کشت برنج در گیلان نگاهی اجمالی بیندازیم.

چنان که در فصل دوم نشان داده شد، در بدو پیدایش کشاورزی در جلگه‌ی گیلان، ضرورت کشت برنج تا حدود زیادی به انسان ساکن در جلگه‌ی گیلان و یا کسانی که قصد سکونت در این جلگه را داشتند، تحمیل شده بود. در زمان رواج ابتدایی کشت برنج در جلگه‌ی گیلان و برای فراهم کردن سکونت دائمی و پایدار و دست برداشتن از کوچ و همچنین ترک شیوه‌ی معیشت جمع‌آوری و شکار، انسان جلگه، نیاز داشت تا امنیت غذایی خود را برای فصول سرد سال تدارک ببیند و مطمئن باشد که وقتی سکونت دائمی اختیار می‌کند، مواد غذایی ذخیره شده برای فصول سرد سال که از طریق جمع‌آوری و شکار به اندازه‌ی کافی میسر نمی‌شد، غذای کافی برای تغذیه‌ی روزانه‌ی خود در اختیار است.

ما امروز می‌دانیم که کشاورزی و تولید خوراک در تمام کره‌ی خاکی به بشر این امکان را اعطا کرد که از مرحله‌ی جمع‌آوری و شکار به تولید غذا و خوراک و در نتیجه به یکجانشینی نائل شود. این مرحله‌ی بسیار مهم در تاریخ بشر را گوردون چایلد باستان‌شناس استرالیایی «انقلاب کشاورزی» و «انقلاب نوسنگی» نامیده است. یکی از اقلام اصلی و مهم در تولید خوراک و به ویژه در یکجانشینی انسان، کشت غلات بود. غلات ضمن آن که از نظر غذایی می‌توانست بخش بزرگی از مواد مورد نیاز بدن انسان را از نظر بیولوژیکی تامین نماید، به آسانی و با کمترین ابزار و تمهیدات و ساختن بنا برای دوره‌ی طولانی ذخیره می‌شد (۱) و در نتیجه امکان می‌داد تا با ذخیره کردن این محصولات، انسان از خطر گرسنگی در امان باشد. اما در جلگه‌ی مرطوب، بارانی و باتلاقی گیلان تنها غله‌ی قابل کشت در آن زمان، گیاه برنج بود. پیش‌تر دیدیم که اساساً جلگه‌ی گیلان فقط زمانی توانست به بستری برای سکونت و فعالیت گسترده‌ی انسان تبدیل شود که کشت برنج در آن رواج گسترده یافت. به عبارت دیگر انسان‌هایی که قصد سکونت در جلگه گیلان داشتند، هر چند در انتخاب گونه‌ی گیاهی مختلف برای دست‌یابی به غله‌ی مورد نیاز، با توجه با اقلیم بارانی و مرطوب جلگه‌ی گیلان قدرت انتخاب نداشتند لیکن ساکنان این جلگه، مفیدترین گونه‌ی گیاهی برای کشت و کشاورزی را با در نظر داشتن جوانب گوناگون برای تداوم سکونت و فعالیت در کشت برنج یافته بودند. زیرا از طرفی انسان نیاز داشت تا با اتکا به یکی از غلات به امنیت غذایی دست یابد و از طرف دیگر شرایط اقلیمی مانع کشت غلات دیگری مثل گندم و جو در گستره‌ی جلگه‌ی گیلان فراهم می‌کرد. از این رو کشت برنج به ناگزیر به عنوان مفیدترین گونه‌ی گیاهی برای کشاورزی انتخاب شد. اما آیا امروزه باز هم آن شرایط ناگزیر به قوت خود باقی مانده است؟ پاسخ به این پرسش در بررسی پیش‌فرض‌های دیگر داده خواهد شد.

(۱) در گیلان ذخیره کردن برنج برای فصل سرد تنها با ساختن صندوق چوبی به آسانی ممکن می‌شد و یا حتا با قراردادن آن در گوشه‌ای از اتاق محل سکونت نیز

میسر بود.

کشت برنج و پیش فرض دوم

در پیش فرض دوم، ما تلقی ویژه‌ای از کشاورزی و گیاهان منتخب برای این فعالیت اقتصادی به دست دادیم و گفتیم که کشاورزی همان انتخاب گونه‌ی گیاهی برای کشت و کشاورزی به منظور به دام انداختن هر چه بیشتر انرژی خورشیدی است و تاکید کردیم که موقعی می‌توان به این فعالیت به عنوان یک فعالیت بهینه‌ی اقتصادی گفت که انتخاب گونه‌های گیاهی در کشاورزی بتواند در قیاس با دیگر گونه‌ها مقدار بیشتری از انرژی خورشیدی را به دام انداخته و تثبیت کند. این نکته نیازمند توضیح بیشتر است.

ما امروزه به برکت علمی چون بیولوژی گیاهی و جغرافیای زیستی می‌دانیم که گیاهان به طور کاملاً استثنایی از نوعی تکنولوژی استفاده می‌کنند که تا کنون حتا بشر با همه‌ی پیشرفت‌های شگفت‌انگیزش قادر به در اختیار داشتن آن نبوده است. این تکنولوژی پیچیده و ظریف در گیاهان انجام فرایند فتوسنتز گیاهی را به عهده دارد که نقطه‌ی عزیمت تولید انرژی برای بشر در کره‌ی خاکی محسوب می‌شود. از این رو، گیاهان را «آتوتروف» (Autotroph) یا تولید کننده‌ی غذا برای خود می‌نامند در حالی که جانوران چنین قدرتی ندارند و از این رو آنان را «هترتروف» (Heterotroph) یا موجوداتی که از غذاسازی دیگران استفاده می‌کنند، نام داده‌اند. در هر حال گیاهان در یک فرایند پیچیده (ولی در عین حال شناخته شده) از آب و دی‌اکسید کربن به کمک انرژی حاصل از نور خورشید، مواد آلی مثل قند، نشاسته و پروتئین تولید و سپس اشکال گوناگونی از محصولات کشاورزی را در اثر این فرایند به عنوان محصول نهایی به دست می‌دهند.

بنابراین، از این منظر، در کشاورزی آن گیاهانی که با توجه به مزیت‌های اقلیمی و کلیه‌ی شرایط طبیعی موجود قادر به تثبیت بیش‌تر انرژی خورشیدی باشند، نسبت به دیگر گونه‌های منتخب برای کشاورزی در همان شرایط اقلیمی و طبیعی می‌توان ارجح‌تر دانست. آیا کشت برنج با توجه به تمام شرایط طبیعی و جغرافیایی جلگه‌ی گیلان، اکنون مفیدترین گونه‌ی گیاهی برای تثبیت انرژی خورشیدی است؟ به باور ما پاسخ این پرسش مثبت نیست. اما این پاسخ کوتاه نیازمند توضیح بیشتر است.

طبق آماري که در فصل سوم ارائه شد دیدیم که در آخرین سرشماری عمومی کشاورزی در سال ۱۳۸۲ از کل ۲۵۳ هزار هکتار از مساحت اراضی کشاورزی بهره‌برداري‌های بازمین در گیلان، حدود ۱۶۰ هزار هکتار آن را مزارع کشت برنج اشغال کرده است. به عبارت دیگر طبق این آمار ۶۳ درصد از اراضی کشاورزی گیلان یعنی تقریباً دو سوم وسعت این اراضی، تحت اشغال مزارع کشت برنج قرار دارد. ما می‌دانیم که این مزارع تنها در بخش کوچکی از سال قادر است با کشت گیاه برنج به جذب و تثبیت انرژی خورشیدی بپردازد. چنان که پیش‌تر دیدیم این زمان در تقویم کشت برنج در گیلان تنها در سه ماه از سال یعنی اردیبهشت، خرداد و تیر ماه اتفاق می‌افتد. بنابراین در نه ماه دیگر از سال به رغم تابش انرژی خورشیدی به حدود دوسوم از اراضی کشاورزی استان، تقریباً هیچ گیاه مفیدی برای تثبیت انرژی خورشید در این وسعت بسیار زیاد قادر به جذب و تثبیت انرژی خورشیدی نیست. چنان که می‌دانیم با تمام تشویق‌ها و ترویج‌ها و تمهیداتی که تا کنون توسط دست‌اندرکاران مسئول انجام شده، کشاورز گیلانی رغبتی به استفاده از این زمین‌ها به جز کشت اصلی در همان سه ماه از سال یعنی برنج ترغیب نشده است. (۲) بنابراین عملاً سه چهارم از سال، دوسوم از اراضی کشاورزی گیلان، تقریباً هیچ ارزشی از نظر تثبیت انرژی خورشیدی ندارند در حالی که اقلیم گیلان امکان استفاده از این مزارع را در صورت خارج شدن آن از کربندی‌های موجود و تعیین بدیل و یا بدیل‌هایی برای این کشت به طور گسترده تقریباً در طول تمام سال فراهم می‌کند.

(۲) متأسفانه تاکنون در مورد این مقاومت کشتکاران برنج برای استفاده از زمین به جز کشت برنج، مطالعه‌ی موردی مشخصی انجام نشده است.

کشت برنج و پیش فرض سوم

در پیش فرض سوم ما از انتگره شدن جهان نوین در پرتو جهانی شدن و تجارت جهانی و دسترسی به شبکه‌ی حمل و نقل آسان و ارزان سخن گفتیم و خاطر نشان کردیم که بر خلاف دنیای قدیم که در آن کندی و دشواری ارتباطات خطر قحطی‌های محلی و منطقه‌ای را تشدید می‌کرد و از این منظر نیاز به تولید تقریباً تمام محصول مورد نیاز جامعه برای هر منطقه‌ای به یک ضرورت استراتژیک تبدیل می‌شد، شبکه‌ی ارتباطات و حمل و نقل سریع و ارزان امروزی این خطر را در صورت برخورداری از منابع مالی لازم به طور کلی برطرف کرده است. اما پرسش مقدر می‌تواند این باشد که منابع مالی برای خرید مواد غذایی از دیگر نقاط جهان از کجا باید تامین شود؟ پاسخ این است که از فروش محصولات تولیدی نقدی و بازاری در کشاورزی. اگر بتوان با استفاده از بهترین و اقتصادی‌ترین کشت محصول کشاورزی و با تعیین بدیل مناسبی برای کشت برنج در جلگه‌ی گیلان به منابع مالی مناسب و بالاتر از کشت برنج دست یافت، نه فقط می‌توان سهم خوراکی سبد غذایی خانوار و منطقه را تامین کرد بلکه می‌توان به درآمدی بالاتر از کشت برنج نائل شد. در این دهکده‌ی جهانی، تنها کافی است منابع مالی لازم از طریق فروش محصولات مورد تقاضای بازار دست یافت و سپس با خرید محصولات غذایی، غذای مورد نیاز را تامین کرد.

لازم است تاکید شود که یکی از دلایل عمده‌ی اصرار بر تداوم تولید برنج در گیلان به رغم سود اندک آن هم برای بهره‌برداران کشاورزی و هم منطقه، استراتژیک دانستن تولید محصول برنج است. یاد آوری این نکته مهم است که در منابع اصلی اصولاً واژه‌ی کالای استراتژیک (Strategic Goods) برای نخستین بار در اواخر دهه‌ی ۱۹۴۰ یعنی زمانی که دو اردوگاه سوسیالیستی و سرمایه‌داری رقابت نظامی و امنیتی خود را آغاز کرده بودند، متداول شد. این کالاها عموماً به کالاهای نظامی و غیر نظامی گفته می‌شد که کاربردهای امنیتی درازمدت و تعیین‌کننده در جنگ و رقابت‌های تکنولوژیکی داشتند. بنابراین هر کدام از کشورهای دو اردوگاه مراقبت می‌کردند تا کالای مورد نظر و یا تکنولوژی تولید آن به طرف دیگر انتقال پیدا نکند و در ضمن آن محروم نباشند. ظاهراً بعدها به دلایلی این مفهوم به برخی کالاهای تولیدی کشاورزی به ویژه گندم نیز اطلاق شد. هر چند تعریف مشخص و دقیقی در فرهنگ‌ها و دانش‌نامه‌ها برای این واژه در خصوص کالاهای کشاورزی دیده نمی‌شود لیکن ظاهراً در ادبیات تئوری توطئه این مفهوم به آن دسته از کالاهایی کشاورزی گفته می‌شود که به طور مستقیم با امنیت غذایی یک کشور مرتبط باشد.

در ایران به طور رسمی نه تعریفی از کالاهای استراتژیک کشاورزی و نه لیست معینی از این کالاها در دست است. با این حال توسط افراد گوناگون و مسئولان مختلف تعداد زیادی از تولیدات کشاورزی نظیر گندم، زعفران، چای، برنج، سویا و حتی پسته و غیره در زمره‌ی کالاهای استراتژیک به حساب آمده است. بنابراین با توجه به این که در آغاز اصولاً واژه‌ی کالای استراتژیک به هیچ عنوان به کالاهای تولیدی در بخش کشاورزی اطلاق نمی‌شد و امروزه نیز با فروپاشی اردوگاه واقعاً موجود سوسیالیستی و اتمام دسته‌بندی‌های اردوگاهی و به ویژه فراهم شدن دهکده‌ی جهانی در پرتو جهانی شدن، در ادبیات اقتصاد کشاورزی جهان، برای کالاهای کشاورزی کمتر ارزش استراتژیک قائل شده‌اند. با این حال حتی اگر بتوان این مفهوم را برای کالاهای تولید شده در بخش کشاورزی نیز تعمیم داد، با هیچ استدلالی نمی‌توان پذیرفت که برنج با امنیت غذایی کشور در ارتباط است و در زمره‌ی کالاهای استراتژیک محسوب می‌شود. ایران کشوری است که همین امروز حدود ۱۵ میلیون تن گندم تولید می‌کند که کفاف مصرف مسرفانه جمعیت ایران را می‌دهد و پیداست از این منظر هیچ خطری از نظر کمبود غله نمی‌تواند کشور را تهدید کند.

کشت برنج و پیش فرض چهارم

با توجه به تمام شرایط اقتصادی، تکنولوژیکی و ارتباطی در دنیای معاصر، در صورت وجود شرایط اقلیمی، امروزه عامل تعیین کننده نوع تولید در عرصه کشاورزی، مزیت تولید و میزان ارزش افزوده‌ای است که نوع گیاه در کشت و کشاورزی به عنوان محصول به دست می‌دهد. مزیت تولید برای هر منطقه و یا کشوری در اقتصاد کشاورزی از اهمیت مهم برخوردار است و نشان می‌دهد که در یک قلمرو (جهان، کشور و یا منطقه) تولید محصولی خاص چگونه قادر است از دو وجه کیفیت و قیمت به رقابت با دیگر قلمروهای تولید بپردازد. آیا تولید برنج در گیلان از این نظر در مقیاس‌های مختلف جهانی، ملی و منطقه‌ای قادر به رقابت با دیگر تولیدکنندگان برنج است؟ آیا محصول بدیل و جایگزین در این قلمرو از مزیت بیشتر برای تولید برخوردار نیست؟ پاسخ به این پرسش‌های کلیدی در تعیین نوع استراتژی تولید در بخش وسیعی از زمین‌های کشاورزی گیلان دارای اهمیت است.

چنان که پیش‌تر در فصل نخست دیدیم قیمت جهانی هر کیلو برنج به صورت فوب (یعنی روی کشتی و در بیرون از مرزهای گمرکی) در سال ۲۰۰۹ (۱۳۸۸) حتا زمانی که در اثر خشک سالی در کشورهای اصلی تولیدکننده به دو برابر قیمت افزایش یافته بود نیز برای بهترین نوعش در هر تن ۱۰۰۹ دلار بوده است. به عبارت دیگر اگر قیمت هر دلار را در ایران ۱۱۰۰ دلار به حساب آوریم، قیمت تولید هر کیلو از بهترین نوع برنج در بازارهای جهانی برابر ۱۱۱۰ تومان خواهد بود. برای مقایسه، بررسی سازمان جهاد کشاورزی گیلان در همان سال یعنی در سال زراعی ۱۳۸۷ - ۱۳۸۸ نشان می‌دهد که هزینه‌ی تمام شده‌ی این محصول در یک هکتار بین ۲/۵ تا ۳ میلیون تومان بوده است (جدول ۴.۱). (۳)

جدول ۴.۱. متوسط هزینه تولید در یک هکتار کشت برنج در گیلان در سال زراعی ۱۳۸۷-۱۳۸۸

نوع محصول	جمع هزینه	آماده سازی زمین	زمین	کاشت	داش	برداشت
برنج دانه بلند مرغوب	۳۰۰۱۸	۳۴۳۳۱	۱۱۶۰	۴۶۶۰۱	۴۸۳	۵۴۸۵
	۶۹	۵	۶۹۲	۸	۳۳۳	۱۱
برنج دانه بلند پر محصول	۲۵۲۴۶	۲۷۸۵۶	۹۴۳۲	۳۷۹۴۱	۴۱۹	۵۰۳۶
	۰۹	۷	۷۳	۸	۶۵۷	۹۴

ماخذ: سالنامه آماری گیلان ۱۳۸۸

حال اگر تولید در هر هکتار برنج در گیلان را ۱۸۰۰ کیلو گرم برنج سفید و قیمت هر کیلو برنج دانه بلند مرغوب را در سال مورد نظر ۲۲۰۰ تومان در کارخانجات برنجکوبی روستاهای تولید کننده برنج فرض کنیم، درآمد حاصل از کشت برنج در یک هکتار در سال مورد نظر برابر ۳۹۶۰۰۰۰ تومان خواهد شد. (۴) به عبارت دیگر با کشت یک هکتار برنج دانه بلند مرغوب در گیلان در سال ۱۳۸۸ حداکثر ۹۶۰ هزار تومان نصیب کشاورز برای یکسال خواهد شد. چنان که دیدیم میانگین وسعت زمین بهره برداری‌های بازمین در گیلان نه یک هکتار بلکه تنها ۷۸/۰ هکتار در سال ۱۳۸۲ بوده است. اگر این وسعت هنوز کاهش نیافته باشد باید گفت که در آمد میانگین هر بهره بردار کشت برنج در گیلان کمتر از ۷۵۰ هزار تومان در یک سال زراعی به دست می‌آید. پیداست وسعت بهره برداری‌های بخش بزرگی از بهره برداران کشت برنج از میانگین وسعت بهره برداری‌ها بسیار کمتر بوده و در نتیجه درآمد حاصل از کشت برای این گروه بازهم کمتر خواهد بود.

(۳) پیداست هزینه‌ی تامین آب برای کشت برنج (یعنی حدود ۲۰ هزار متر مکعب برای هر هکتار در طول دوره‌ی کشت) و همچنین یارانه‌های نهاده‌های کشاورزی دولت برای برنجکاران در این محاسبه لحاظ نشده است.

(۴) یک بررسی موردی در شهرستان شفت در سال ۱۳۸۹ نشان می‌دهد که هزینه‌ی کشت یک هکتار برنج بیش از درآمد حاصل از فروش محصول در همان یک هکتار است (نک: حمید کاسی پور، موانع توسعه‌ی روستایی در شهرستان شفت، دانشگاه آزاد اسلامی، گروه جغرافیا، ۱۳۸۹).

در واقع با کشت برنج به صورتی که اکنون در گیلان در نواحی روستایی ادامه می‌یابد، هیچ مزاد اقتصادی برای پس انداز در نواحی روستایی دست کم برای بخش بزرگی از ساکنان و فعالان روستایی وجود نخواهد داشت. در واقع یکی از عوامل اصلی در موانع توسعه‌ی روستای نیز نبود مزاد اقتصادی در جوامع روستایی گیلان است. می‌توان پرسید اگر به هر دلیل ممکن در منطقه‌ای مزیت تولید محصول خاصی برای رقابت به اندازه‌ی منطقه‌ی رقیب وجود نداشته باشد و در عوض مزیت‌های اقلیمی برای تولید محصولی دیگر و در آمد بیشتر برای تولید کنندگان وجود داشته باشد، آیا می‌توان بازهم بر تولیدی که مزیت اقتصادی لازم ندارد به حساب بهره برداران کشاورزی و اقتصاد منطقه اصرار ورزید.

کشت برنج و پیش فرض پنجم

پیش فرض پنجم ما بر این استدلال بنا شده است که ترجیحاً تولید محصول کشاورزی در یک منطقه به‌تر است، دست کم به روابط پسینی گسترده‌تری در تولید منجر شود. روابط پسینی تولید در این پیش فرض به روابطی معطوف است که در آن تولید محصول کشاورزی پس از تولید نهایی، تنها به مصرف نهایی ختم نشود و بتواند در پروسه‌های مختلف تولید و برای تولید محصولات تبدیلی مختلف صنعتی، مواد اولیه‌ی لازم را فراهم نماید. در این مورد ما در پیش فرض پنجم به عنوان نمونه از روابط پسینی تولید گندم سخن گفتیم که می‌تواند پس از تولید نهایی و عرضه به بازار در تولید انواع گوناگونی از تولیدات صنعتی و نیمه صنعتی کاربرد داشته و سبب پیدایش صنایع گوناگون تولیدی، اشتغال بیشتر و به ویژه ارزش افزوده‌ی بالاتر در محل باشد. به عنوان مثال گندم پس از عرضه به بازار می‌تواند مواد اولیه‌ی کارخانجات تولید آرد، انواع نان (سنتی و صنعتی)، انواع شیرینی‌جات، انواع شکلات، انواع ماکارونی و غیره کاربردهای صنعتی گوناگون داشته و از رهگذر آن هم اشتغال بیشتر ایجاد کند و هم ارزش افزوده‌ی بیشتر در محل برجای گذارد. محصول برنج تا چه اندازه می‌تواند چنین خصیصه‌ای از روابط پسینی تولید داشته باشد؟

تا جایی که می‌دانیم، برنج قادر نیست هیچ‌کدام از این روابط پسینی تولید را برای صنایع تبدیلی ایجاد کنند. در واقع برنج در ایران در شکل مصرف اصلی و نهایی آن به صورت پخت برنج و پلو تعریف شده است. اشکال دیگر فرآورده‌های پسینی برنج در ایران و حتا در گیلان نیز بسیار محدود و گاه در فصل معینی فقط مصرف محدود و غیر اساسی پیدا کرده است که ارزش اشتغال زایی و ایجاد ارزش افزوده‌ی آن قابل توجه و ذکر نیست.

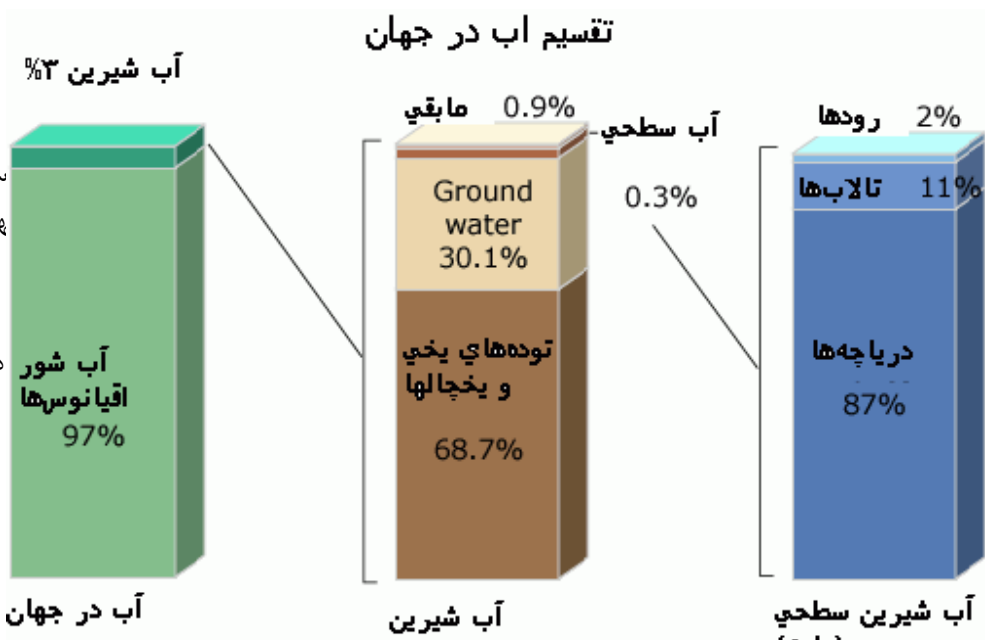
کشت برنج و پیش فرض ششم

در پیش فرض ششم، مصرف مسرفانه‌ی آب شیرین در کشت برنج به چالش گرفته شده است. آب شیرین موجود روی کره‌ی زمین تنها ۳ درصد کل آب این کره را تشکیل می‌دهد. چنان که در نمودار ۴.۱ نشان داده شده است، از این ۳ درصد ۷/۶۸ درصد آن را آب‌هایی تشکیل می‌دهند که در توده‌های یخی و یخچال‌های قطب جنوب و شمال متراکم شده و تقریباً از دسترس انسان برای استفاده‌های کشاورزی، شرب و صنعت به دور است. به عبارت دیگر چنان که در نمودار پیداست ۳/۳۱ درصد بقیه یعنی تنها کمتر از یک درصد منابع آب شیرین جهان در رودخانه‌ها و یا در منابع آب‌های زیر زمینی یافت می‌شود که به طور بالقوه می‌تواند مورد استفاده‌ی انسان قرار گیرد. اما چنان که می‌دانیم بخش عمده‌ای از آب‌های زیر زمینی هم در اعماق زمین وجود دارد که قابل دسترس نیستند. از آب‌های سطحی کره‌ی زمین نیز که در دریاچه‌ها و تالاب‌ها و رودخانه‌ها وجود دارند، تنها ۲ درصد آن در رودخانه‌ها جریان می‌یابد. این بدان معنی است که تنها درصد ناچیزی از آب شیرین روی کره‌ی زمین قابل دسترس برای انسان است. بدین ترتیب با توجه به حجم ثابت این چرخه‌ی آب در روی کره زمین و نیازهای روزافزون بشر به این ماده‌ی ارزشمند، پیداست که در آینده این عنصر

هر چه بیشتر کمیاب تر شده و ارزش اقتصادی آن بیش تر شود. لازم به تاکید نیست که آب حیاتی ترین عنصر پس از هوا برای انسان است.

با آگاهی از کمیابی، اهمیت و ارزش اقتصادی که آب شیرین در کل کره ی زمین و به ویژه در منطقه ی خشک کره ی زمین و از جمله در فلات مرکزی ایران دارد، اکنون به بررسی مصرف آب در کشت برنج در گیلان می پردازیم و از دو منظر آن را مورد توجه قرار می دهیم.

۱. این نمودار موجود روی نشان می دهد. ست، سهم ۳ درصد کره را تشکیل عملاً بیش از در توده های یخچالهای دسترس انسان کل آب روی که حدود آن را پوشانده، میلیون است (ماخذ):



نمودار ۴. تقسیم آب کره ی زمین را چنان که آب شیرین از کل آب این می دهد که ۶۸ درصد آن یخی و کره ی زمین از خارج است. کره ی زمین ۷۰ درصد سطح برابر ۱۳۸۶ کیلومتر مکعب

وزارت نیرو، موسسه تحقیقات آب (ga.water.usgs.gov).

از منظر نخست میزان حجم آب مصرفی و ارزش اقتصادی آن برای کشت برنج در گیلان مورد توجه قرار می گیرد. چنان که پیش تر گفته شد طبق آمار آخرین سرشماری کشاورزی در سال ۱۳۸۲ سطح زیر کشت برنج در گیلان ۱۶۰ هزار هکتار ثبت شده است (بر اساس آمار سازمان اداره ی کشاورزی استان گیلان سطح زیر کشت برنج در گیلان ۲۳۸ هزار هکتار گزارش شده است). بر اساس برآوردهای تخصصی، مقدار مصرف آب برای هر هکتار برنج در دوره ی کشت برابر ۲۰ هزار متر مکعب است. (۵) به عبارت دیگر مقدار کل مصرف آب در دوره ی کشت برنج در گیلان برای ۱۶۰ هزار هکتار سطح زیر کشت برنج، سالانه برابر ۲/۳ میلیارد متر مکعب خواهد بود. حتا اگر هزینه ی اقتصادی تامین هر متر مکعب آب را تنها ۱۵۰ تومان فرض کنیم، ارزش آب مصرفی سالانه ی کشت برنج در گیلان برابر ۴۸۰ میلیارد تومان است. در مقابل کل برداشت شلتوک مطابق همان آمار ۵۵۳ هزارتن یا به عبارتی حدود ۳۳۰ هزارتن برنج سفید است. در واقع اگر میانگین ارزش هر کیلو برنج سفید را در سال مورد نظر ۲۰۰۰ تومان فرض کنیم، ارزش ناخالص کل تولید برنج در مزارع گیلان در همان سال برابر ۶۶۰ میلیارد تومان خواهد بود. این بدان معنی است که فقط سهم هزینه ی آب از کل ارزش ناخالص تولید برنج در گیلان بیش از ۷۲ درصد بوده است.

(۵) در منابع گوناگون و توسط متخصصین مختلف میزان نیاز آبی برای یک هکتار کشت برنج آبی از ۱۵ تا ۳۵ هزار متر مکعب برآورد شده است. در این بررسی ما ۲۰ هزار متر مکعب را منطقی می دانیم.

از منظر دوم می‌باید تامین دشواری آب کشاورزی برای کشت برنج را در آینده مورد توجه قرارداد. هم اکنون مطابق آمار منابع رسمی، بخش بزرگی از آب‌های سطحی استان از طریق رودخانه‌ی سفیدرود از خارج از استان تامین می‌شود. مطابق آمار ایستگاه‌های آبنگاری در سد سفیدرود، سهم آورده‌ی آب سفیدرود از خارج از استان نزدیک به ۵ میلیارد متر مکعب و در واقع بیش از ۴۶ درصد کل آب‌های سطحی استان گیلان است (نک: ناصر عظیمی ۱۳۸۵ ص ۶۷). اکنون دیگر تردیدی وجود ندارد که در سال‌های آینده امکان دستیابی به این میزان از آب آورده‌ی سفیدرود از خارج از استان ممکن نیست. بنا به گزارش‌های رسمی وزارت نیرو، بر روی رودخانه‌ی قزل اوزن و شاهرود و سرشاخه‌های آن تا سد سفیدرود هم اکنون بیش از ۱۰۰ سد مخزنی و انحرافی کوچک و بزرگ تاسیس شده و یا در دست احداث است. با بهره‌برداری از این طرح‌ها، پیداست که سهم حق آبه‌ی گیلان از این رودخانه‌ها، دیگر به مانند گذشته نخواهد بود.

کشت برنج و پیش فرض هفتم

اما شاید مهم‌ترین پیش‌فرض برای فرا رفتن از بحث کنونی و تکمیل پیش‌فرض‌های پیش‌گفته این باشد که نگاهی به رژیم غذایی انسان داشته باشیم و از این منظر نیاز انسان به مواد غذایی و نیاز بیولوژیکی بدن انسان را مورد توجه قرار دهیم و به ویژه به این پرسش پاسخ دهیم که آیا برای تامین مواد لازم جهت تداوم حیات، لزوماً مصرف برنج گریزناپذیر است؟

چیزی که ما امروز با شناخت رژیم غذایی و عادات روزانه‌ی خوردن در جهان با آن آشنا هستیم به خوبی نشان می‌دهد که تنوع زیادی در مصرف غذای روزانه و عادات گوناگون غذایی نزد ملل گوناگون با اقلیم‌های متنوع وجود دارد. چنان که می‌دانیم، خوردن نزد انسان‌ها علاوه بر لذت بردن، هدف تامین مواد لازم برای تحرک و تداوم حیات را نیز به عهده دارد و بدن انسان‌ها در همه جای جهان به سبب نیاز بیولوژیکی واحدی که به تامین مواد مشخص معدنی و ویتامین دارند، نیازمند موادی برای بدن و سوخت و ساز آن هستند که نیاز بیولوژیکی طلب می‌کند. از این رو ملل گوناگون با رژیم غذایی و عادات گوناگون، توانسته‌اند مواد معدنی و ویتامین‌های لازم بدن را تامین کنند، بدون آن که لزوماً به مصرف غذای واحدی نیاز داشته باشند.

امروزه متخصصان تغذیه روشن کرده‌اند که مصرف غذا، انرژی لازم را برای فعالیت‌های عادی بدن مانند ضربان قلب، حرارت بدن، تنفس، هدایت و توزیع هورمون‌ها و آنزیم‌ها تامین می‌کنند. همچنین روشن شده است که بدن علاوه بر انرژی که از طریق پروتئین‌ها، چربی‌ها و قندها تامین می‌کند، به مواد معدنی دیگری نیز نیاز دارد. اما بدن هر انسان علاوه بر مواد معدنی، نیازمند ویتامین‌ها نیز می‌باشد. با این حال تجربه نشان می‌دهد که این مجموعه نیازها در تغذیه‌ی روزانه‌ی انسان‌ها با رژیم غذایی گوناگون و با عادات بسیار متنوع غذایی در سراسر کره‌ی زمین تامین می‌شود.

انسان در گذشته با توجه به کندی ارتباطات و تعاملات نازل بین نقاط مختلف جهان، کوشش کرده با توجه به منابع غذایی در دسترس، رژیم غذایی بسیار گوناگونی برای تامین مواد معدنی و ویتامین در نقاط گوناگون جهان دست یابد. این دست‌یابی بدون آن که به علم نظری اتکا داشته باشد، در فرایند تجربه‌ی طولانی بشر در زیست‌گاه‌های مختلف و در عین حال قلمروهای مهجور تاریخی جهان به دست آمده است. اما همه‌ی این رژیم‌های غذایی به رغم اشکال بسیار متنوع آن در سطح محلی، ناحیه‌ای، منطقه‌ای، ملی و جهانی به گونه‌ای تعریف شده‌اند که مواد معدنی و ویتامین‌های معینی را از منابع در دسترس تولید در محل برای بدن تامین نماید. امروزه می‌توان دید که انسان‌ها اگر در نواحی بیابانی زندگی می‌کردند برای تامین این مواد و ویتامین‌ها رژیم خاص خود را داشته، آن‌هایی که در سواحل به سر می‌بردند به نحو دیگری رژیم غذایی خود را تنظیم کرده‌اند و ساکنان اقلیم‌های پر باران با پوشش گیاهی فراوان هم به گونه‌ی خاص خود به انتخاب رژیم غذایی مبادرت ورزیده‌اند. اما در همه‌ی این رژیم‌های غذایی، تامین مواد معدنی و ویتامین‌های مورد نیاز

واحدی برای تداوم حیات تدارک دیده شده است. بنابراین می توان گفت که لزوماً بدن انسان به نوع غذای واحدی وابسته نیست بلکه به مواد و ویتامین های واحدی وابسته است.

با این حال با توجه به افزایش سرعت ارتباطات و تعاملات روز افزون در دهکده ی جهانی و آشنایی با رژیم های غذایی یکدیگر و به ویژه با یکسان شدن شیوه ی زندگی شهرنشینی در سراسر جهان، به نظر می رسد که عادات غذایی واحدی در حال شکل گیری است. در گیلان در گذشته یعنی حتی همین پنجاه سال پیش، ساکنان این منطقه، در غذای اصلی سه وعده ی خود یعنی حتی برای ناشتا و صبحانه نیز برنج (کته) مصرف می کردند. خوردن نان در آن زمان به نوعی به فقر تعبیر می شد و در بسیاری موارد دون شان افراد و خانوارها بود و حتی خانوارهایی که به سبب ارزانی نان نسبت به برنج، از نان برای خوردن شام و صبحانه استفاده می کردند، کوشش می کردند آن را از دیگران به ویژه همسایگان خود پنهان نگه دارند. اما امروزه هر چند هنوز برنج نقش مهمی در رژیم غذایی روزانه ی گیلانیان دارد لیکن عادات گذشته به میزان زیادی دیگر نزد حتی روستائیان نیز دیده نمی شود. این امر نشان می دهد که رژیم غذایی امر ثابت، بدون تغییر نیست. آن چه که از نظر علم تغذیه در خوردن غذا اهمیت دارد، تامین کامل نیاز مواد معدنی و ویتامین هاست و نه لزوماً نوع مواد غذایی معین. پس می توان گفت اگر مواد و منابع غذایی بتوانند مواد معدنی و ویتامین های مورد نیاز بدن را تامین کنند و در ضمن لذت خوردن نیز به ارمغان آورد، تغییر رژیم غذایی را نمی توان به صورت تابو در آورد که صحبت درباره ی آن نیز ممنوع و محذور باشد.

چکیده:

در این نوشته هفت پیش فرض برای آن که نشان دهیم در گیلان مزیت تولید کشت برنج دیگر نه برای تولیدکننده و نه برای اقتصاد منطقه، صرفه مند نیست، ارائه شد. فرض نخست بر آن است که کشت برنج اگر چه در گذشته به عنوان یک گیاه مفید قابل توجیه بود لیکن امروزه در این خصوص نمی توان نظر قاطعی ابراز داشت. در پیش فرض دوم تاکید شد که گیاه مناسب برای کشاورزی در هر منطقه آن گیاهی است که کشت و کشاورزی آن بتواند بالاترین میزان دریافت و جذب انرژی خورشیدی را داشته باشد و دیدیم که کشت برنج در بیش از ۶۰ درصد مساحت اراضی استان عملاً سبب شده تا دوسوم مزارع در سه چهارم سال نتوانند دریافتی از انرژی خورشیدی داشته باشند. در فرض سوم با توجه به تعریف کالای استراتژیک کشاورزی و انتگره شدن جهان در پرتو جهانی شدن و ایجاد دهکده ی جهانی، ضمن نفی استراتژیک بودن محصول برنج به عنوان یک کالای استراتژیک، برخورداری از منابع مالی در دسترسی به هر نوع مواد غذایی ارجح دانسته شد. بدین ترتیب در این پیش فرض آن چه اهمیت داشت، دستیابی به منابع مالی مناسب در اثر تولیدات نقدی و کشت تجاری در منطقه مفید دانسته شده است. در فرض چهارم مزیت تولید برنج در گیلان مورد بحث قرار گرفت و نشان داده شد که با توجه به تمام جوانب تولید برنج در ایران و جهان، مزیت زیادی برای کشت برنج در گیلان وجود ندارد. در فرض پنجم به روابط پسینی تولید محصولات کشاورزی اشاره شد و نشان داده شد که برنج بیشتر به عنوان یک محصول نهایی به مصرف می رسد و از ایجاد روابط پسینی در تولیدات صنایع تبدیلی توانایی زیادی دست کم در ایران و گیلان نداشته است و در نتیجه کمک زیادی به تولید اشتغال و ارزش افزوده ی مناسب در منطقه ندارد. در فرض ششم میزان مصرف فله ای و مسرفانه ی آب در کشت برنج در گیلان به چالش گرفته شد و از دو منظر اقتصادی و دشواری دستیابی ورودی آب به استان در آینده از طریق رودخانه ی سفید رود مورد بحث قرار گرفته است. و سرانجام در فرض هفتم نشان داده شد که آن چه مهم است تامین مواد لازم برای بدن جهت تداوم حیات است و نه لزوماً مصرف نوع خاصی از غذا.

این هفت پیش فرض و استدلال‌های مرتبط با آن‌ها در ارتباط با ارزیابی تعیین استراتژی برای انتخاب بدیل و یا بدیل‌هایی برای کشت برنج ارائه شده و چنان که تاکید شد ارائه‌ی پیشنهادهایی برای نوع محصول مشخص برای کشت‌های بدیل نیازمند تامل و تدبیر بیشتر است که به عهده‌ی متخصصان کشاورزی و اقتصادی و همچنین اقلیم‌شناسان خواهد بود. دیدگاه اقلیم‌شناسان از این نظر مهم است که بدیل کشت برنج به باور ما می‌تواند تاثیر مهمی در اقلیم منطقه داشته باشد. این تغییر به باور ما در تعدیل رطوبت نسبی و ایجاد شرایط مناسب‌تر زیست در جلگه‌ی گیلان موثر است.

پایان

نقدی بر این مقاله

بی‌شک این مقاله از ناصر عظیمی دوبخشی می‌تواند بسیار مهم باشد اگر بحث پیرامون آن و گفت‌وگو در مسیری که آغاز کرده ادامه پیدا کند. من هم خیلی شتابزده و خلاصه به برخی نقطه‌های موجود در این بررسی ارزشمندی که دکتر دوبخشی انجام داده‌اند اشاره می‌کنم.

۱

در مورد پیش فرض دوم اگر کشاورزان بنا به دلایلی که از لحاظ علمی هنوز مشخص نیست، رغبتی برای استفاده از زمین‌ها در سه چهارم سال ندارند، چه منطقی می‌تواند آنان را برای کشتی بدیل ترغیب کند؟

اگر منطقی یا عاملی با چنین توانایی وجود داشته باشد آیا به‌تر نیست به جای این کار، فکری برای سه چهارم سال بکند؟

علت این بی‌رغبتی چیست؟ آیا مسأله مهاجرت جوانان از روستاها مورد مطالعه قرار گرفته؟ برای کسی که جوان نیست و اگر هست رغبتی ندارد چه فرقی می‌کند که سه چهارم سال از زمین استفاده‌ای جدید و متفاوت کند یا به طور کل کشت خود را تغییر دهد. تازه دومی برایش پرهزینه‌تر و پردردس‌تر هم خواهد بود.

۲

در پیش فرض سوم هم باز سیکلی همچون پیش فرض قبلی تکرار می‌شود. یعنی از طرفی برای حضور و بقا در جهان بازار شده و بازار جهانی شده، لازم است تا مزیت نسبی داشت و از درآمد تولید آن به تامین نیاز پرداخت. از طرفی مزیت نسبی گیلان که به طور منطقی باید کشاورزی باشد، چنین توانی را ندارد. نویسنده به محصول بدیل برنج رهنمود می‌دهد اما آیا مرکبات و چای (که برخلاف برنج کشت دیم است، نه آبی) یا ابریشم یا هر چیز دیگر که فکرش را بکنید سرنوشت به تری داشته‌اند؟

آیا نباید مشکل کار را در جای دیگری جست‌وجو کرد؟ وضعیت - نه تنها برنج که - کل کشاورزی منطقه با موارد زیادی گره خورده که متأسفانه در این مقاله مورد توجه قرار نگرفته‌اند. مواردی چون:

- سیاست‌های نولیبرالیستی حاکم بر جهان و ایران، که در مورد ایران از دهه هفتاد آغاز شده و در دهه اخیر با شدت و شتاب بسیار بیش‌تری پی‌گیری می‌شود

- مسأله‌ی نفت و پول نفتی و بالا رفتن درآمدهای نفتی و توان دولت در واردات بی‌روبه‌ی همه‌گونه محصولات

- شکل‌گیری نوعی خاص از سرمایه‌داری که می‌توان آن را در دو نوع سرمایه‌داری «مستغلات» (بزاز و بفروش و گاهی بساز و بنداز) و «دلالی» (وارد کن و بفروش یا گاهی نگه دار و بعداً بفروش) فرموله کرد. که هر دو این جریان در گیلان با مسأله‌ی زمین و کشاورزی برخورد می‌کند.

- بی‌نقش بودن کشاورزان در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و تعیین سرنوشت سیاست‌های خرد و کلان کشاورزی کشور، چه از طریق اتحادیه‌ها و تعاونی‌ها و چه از هر طریق دموکراتیزه‌ی دیگر.

۳

چه بدیلی قرار است به جای برنج کشت شود که حجم زیادی از آن در ازای پول نفت وارد ایران نشود و مزیت نسبی منطقه محسوب شود؟ آیا برای تعیین کشت بدیل باید از سرمایه‌داری واردات هم مشورت گرفت؟!

۴

در این بررسی، نقش دولت و سیاست‌های کلان در نظر گرفته نشده در حالی که برای مثال در موضوع آب، که به ظاهر بی‌ربط‌ترین موضوع به سیاست‌های دولتی به نظر می‌رسد، همه می‌دانیم که

سدسازی‌های بی‌رویه از مهمترین عوامل خشک شدن رودخانه‌های ایران است. مهم‌ترین ضایعه سدسازی - که در جهان و افتاده و در ایران از دهه هفتاد به دلایل مختلف که توضیحش در این جا ممکن نیست، در دستور کار قرار گرفت- همین ماجرای دریاچه ارومیه است.

۵

درباره آخرین پیش‌فرض (عادت غذایی) هم به نظر می‌رسد نویسندگان محترم به این نکته توجه نکرده که حذف برنج از یک تا دو وعده غذایی گیلکان نه به دلیل تعاملات جهانی و آشنایی با رژیم‌های غذایی دیگر بلکه به دلیل پایین آمدن توان خرید خانواده‌هاست. این تغییر عادت ابتدا از خانواده‌های متوسط و متوسط به پایین شهری آغاز شد و بعد به روستاها رسید. ضمن این که می‌توان درباره ارزش غذایی نان‌های تولیدی هم بحث کرد! فراموش نکنیم که برنج قوت غالب گیلکان بود. یعنی ما به جای «یک لقمه نون»، «یک موشته پله» داشتیم. قوت غالب هر قومی توسط همان قوم تولید می‌شود. حالا قوت غالب ما در حال تبدیل شدن به نان است و این تغییر و تحول طبیعی نیست.

از طرفی حتا در مناطق کویری ایران هم برنج از مطلوبیت و ارزش بیش‌تری برخوردار است. چنان‌که برای عزاداران امام حسین در محرم، از جهت احترام، پلو و قیمه (یعنی به‌ترین غذای موجود در آن فرهنگ) پخت می‌شده و می‌شود. پس این تغییر و تحول مصداق بارز «بی‌چادری بی‌بی»ست. آن‌چه که جهانی شده، فقر است.

ورگ